



- {۱۷} همانا آن روز جدایی وعده گاه بوده است. إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِيقَاتًا ﴿١٧﴾
 {۱۸} همان روزی که در صور [شپیور] یا صورت‌ها [دمیده شود، پس فوج فوج روی آرید. يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا ﴿١٨﴾
 {۱۹} و آسمان گشوده گردد (یا بی در پی گشوده گردد) و زان پس درهایی شود. وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا ﴿١٩﴾
 {۲۰} و کوه‌ها به راه انداخته شود و سرابی گردد. وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا ﴿٢٠﴾

شرح لغات:

یوم: مقصود از یوم در اینجا به معنای مرحله پیدا شدن وضع یا عالم جدیدی است. (درباره معانی مصطلح یوم به تفسیر «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» در جلد اول «پرتوی از قرآن» رجوع شود به (جلد دوم مجموعه آثار، ص ۶۴)

فصل، به معنای مصدری: جدا شدن. به معنای اسمی: جدایی. به معنای فاعلی: فاصله بین دو چیز و همچنین به معنای قضاوت نهایی است. «ما»

میقات: وعده گاه زمانی، هنگام سر رسید یا آغاز کار، به محل و مکان نیز به اعتبار زمان گفته می شود.

نفخ: دمیدن، باد در چیزی افکندن، متورم کردن. نفخ الضحی: بالا آمدن روز. نفخ الريح: وزیدن ناگهانی باد.

صور (به سکون واو): شپیور، بوق. (به فتح واو) جمع صوره به معنی شکل، صفت نوع است. بعضی صور (به سکون واو) را هم جمع صوره دانسته اند، مانند «بسر جمع بسره». در این صورت از صار به معنای «أَمَالٌ» است یعنی به سوی او



گرداند، چون صورت‌ها به اشباه خود می‌پیوندند.

افواج، جمع فوج یعنی گروه و دسته همراه یا هم‌شکل.

فتحت: یعنی گشوده شود. عده‌ای به تشدید تاء خوانده‌اند در اینصورت یعنی:

پی در پی گشوده شود. (از باب تفعیل).

سراب: آنچه در نیمروز و در شدت تابش و انعکاس نور آفتاب به صورت آب

به چشم می‌آید.

کان، در این آیات، یا منسلخ از معانی زمان و فقط بیان شدن و تکوین یافتن

است، یا خبر از گذشته که ظاهر کان می‌باشد، از جهت استعداد و آمادگی برای

صورت گرفتن یا تحول به چنین وضعی می‌باشد.

«إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ كَانِ مِيقَاتًا»: مفسران یوم الفصل را به روز حساب، قضاوت

میان حق و باطل و فصل اختلافات تفسیر کرده‌اند. آیه ۲۵ سوره سجده: ﴿إِنَّ رَبَّكَ

هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾^۱ نیز شاهد همین معنا می‌باشد.

جز این آیه، آیات دیگری که کلمه یوم الفصل در آن‌ها ذکر شده، دلالت بر معانی

مذکور ندارد. از یوم الفصل در این آیه و آیات دیگر مانند آن، با قرائن و اشاراتی که

دارند، همان جدایی و جدا شدن که معنای لغوی و اصلی کلمه «فصل» است،

فهمیده می‌شود، زیرا معانی دیگر مانند: قضا، حکم و حساب، از موارد و مصادیق

فصل می‌باشد.

ظاهراً «یوم الفصل» در آیه ۴۰ سوره دخان درباره آسمان‌ها و زمین یا موجودات

بر آن‌هاست: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ، وَ مَا خَلَقْنَا هُمَا إِلَّا

۱. همانا پروردگار توست که درباره آنچه همی در آن اختلاف داشتند، در روز قیامت در میان آنان قضاوت

نهایی می‌کند.



بِالْحَقِّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ، إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١﴾. در آیه ۲۱ سوره صافات، یوم الفصل، پس از «زجره» - که به معنای بانگ یا تحریک شدید است - آمده که پس از آن همه از وضع و جا و موطن خود کنده و جدا می شوند: ﴿فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ، فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ، وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ، هَذَا يَوْمُ الْفُضْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكذِّبُونَ﴾. ۲.

ظاهر آیه این است که: آنان پس از برانگیخته شدن می پندارند روز جزا فرا رسیده، قرآن می گوید: آن روز روز فصل است. (بنابراینکه هذا يَوْمُ الْفُضْلِ... گفته آنان نباشد).

آیه های ۱۳ و ۳۸ سورهٔ مرسلات (۷۷) نیز دلالت دارد بر اینکه: روز فصل، منتهای این جهان و آغاز عالم دیگر و روز جمع است نه هنگام حساب و حکم نهایی: ﴿لَأَيَّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ؟ لِيَوْمِ الْفُضْلِ﴾ ۳، ﴿هَذَا يَوْمُ الْفُضْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأَوَّلِينَ﴾ ۴. در این سوره، آیات بعد از «إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ...» صریحاً دلالت بر این دارد که یوم الفصل و نفخ صور، آغاز و مقدمهٔ قضاوت و فصل نهایی می باشد.

اگر الف و لام «الفصل» اشاره به فصل معهود ذهنی باشد، این فصل همان جدایی و جدا شدن از مهد پرورش زمین است که از پرتو آیات قبل به ذهن می تابد. بنابراین گرچه مقصود فصل معهود و خاص باشد (و الف و لام برای جنس نباشد)، ولی

۱. آسمان ها و زمین و آنچه را در میان آن هاست، از روی بازی نیافریدیم، ما آن ها را جز بر پایهٔ حق نیافریدیم ولی بیشترشان نمی دانند، همانا روز فصل وعده گاه همگی آنان است. (دخان (۴۴)، ۳۸ - ۴۰)

۲. همانا یک بانگ برانگیزنده یا راننده بیش نیست، پس ناگهان چشم می گشایند و می نگرند، و گویند: ای وای بر ما! این همان روز جزا است! این همان روز فصل است که شما آن را دروغ می پنداشتید. (صافات (۳۷)، ۱۹ تا ۲۱)

۳. برای چه روزی باز پس افتاده؟ برای روز فصل!

۴. این روز فصل است که همهٔ شما و اولیان را در آن روز جمع کردیم.



لحن آیه و فعل «کان» مشعر بر این است که آیه، هم در مقام اشاره به قانون کلی خلقت است و هم بیان یوم الفصل، خاص افراد انسان یا نوع آن؛ چه این‌ها از زمین جدا می‌گردند، و زمین از شاخسار بزرگ جهان. و این فصل انسان و زمین مظهر و فرع بارزی از یوم الفصل‌های عمومی و کلی است، چنانکه دیگر مظاهر و فروع آن در مفاصل خلقت، ظاهر و پیوسته می‌باشد، چنانکه هر پدیده‌ای همین که به کمال خاص به خود رسید، از اصل و منشأش جدا می‌شود و وارد مرحله دیگری می‌گردد که قوا و خواص ذاتی و اکتسابی در آن مرحله، بارز می‌گردد. این جدایی و بروز برای هر موجودی، یوم الفصل آن و از نظر پیوستگی خلقت و حیات، مفاصل جهان است.^۱

«يَوْمَ يَنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا»: این آیه عطف بیان یا بدل یا بیان مورد کامل یوم الفصل است، و ممکن است که ظرف برای فعل مقدر باشد: «به یاد آر، یا واقع می‌شود یا می‌آید و...». لغت «نفخ» در آیاتی از قرآن که در موارد زندگان و اطوار حیات آمده به معنای دمیدن ناگهانی حیات در موجودات مستعد می‌باشد: آیه ۹ از سوره سجده پس از اشاره به اطوار گذشته خلق انسان: ﴿ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ

۱. عناصر مادی پس از میل و جذب به یکدیگر، همین که صورت و ترکیب دیگری یافت و آن ترکیب در حد خود کامل گردید، از اصل خود جدا می‌شوند و مستقل می‌گردند. معادن، پس از کامل شدن در صورت معدنی خود، از منشأ جدا و ممتاز و قابل صورت‌تگری انسان می‌گردند. بذرها و میوه‌ها، که سخت به شاخه و اصل خود پیوسته‌اند، همین که رسیده شدند و قابلیت بقا و ابقای نوع یافتند، به آسانی از اصل خود جدا می‌گردند تا درخت‌ها و میوه‌های نامحدودی را که درکمون خود دارند در شرایط محیط و زمان ابراز دارند. حیوانات، با کامل شدن اعضا و جهازات زندگی، بی‌درنگ از تخم‌ها و زهدان‌ها جدا می‌گردند. این یوم الفصل عمومی خلقت و حیات است که پیوسته در مفاصل حیات به چشم می‌آید و هر چه موجود کامل تر باشد، یوم الفصل آن بارزتر است، و چون هیچ توقف و نابسامانی در چشم‌انداز گذشته به چشم نمی‌آید، آینده نادیدنی نیز باید چنین باشد. ﴿وَ إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾ (مؤلف).

مِنْ رُوحِهِ...^۱

پس از آن به معاد می‌پردازد. آیه ۲۹ سوره حجر و ۷۲ سوره ص، دربارهٔ خلق آدم: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۲. آیه ۹۱ سوره انبیاء (و ۱۲ سوره تحریم) دربارهٔ مریم و خلق مسیح: ﴿وَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا﴾^۳.

در همهٔ این آیات، از پیدا شدن حیات جدید و ناگهانی یا فوق العاده، به نفخ تعبیر شده است که پس از تسویه و آماده شدن خلق سابق یا آماده شدن فکری و جسمی محل یکباره از طرف باری دمیده می‌شود. با توجه بدین آیات، نفخ در این موارد دمیده شدن روح (سر حیات) در محل قابل و به صورت ناگهانی و غیر منتظره است. «صور» (به سکون واو، به قرائت مشهور) تمثیلی از دمیدن حیات و حشر نهایی است که در این آیه به شیپور حرکت، احضار و جمع و کوچ سربازان تشبیه شده است و با این تشبیه، آن حقیقت غیر محسوس و معنوی، برای فهم عموم، در مشهودات حسی تصویر گردیده است. جمله: «فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا» مبین و مکمل همین تمثیل است. این تمثیل نمایانندهٔ ظهور کامل قدرت حق و فرمانرمایی الهی، دمیدن حیات و فرمان جمع و حرکت ناگهانی گروه‌های انسان به سوی عرصهٔ محشر است. چنانکه در آیات دیگری که این تمثیل آمده نمایانندهٔ همین حقایق است: آیه ۷۳ سوره انعام: ﴿وَ لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ، عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ﴾^۴. آیه ۱۰۲ سوره طه: ﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا﴾^۵. آیه ۱۰۷

۱. سپس آن را تسویه کرد و از روح خود در آن دمید.

۲. همین که آن را به خوبی همسان و کامل (تسویه) کردم و از روح خود در آن دمیدم.

۳. آن زنی که عورت خود را در حصار عفت نگه‌داشت، پس از روح خود در آن دمیدم.

۴. ملک و قدرت کامل برای او است روزی که در صور دمیده شود، همان دانای نهمان و آشکارا.

۵. روزی که در صور دمیده شود، در آن روز مجرمان را کبود رنگ (کبود چشم و کینه‌توز) محشر می‌گردانیم.



سوره کهف: ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا﴾^۱. آیه ۵۱ سوره یاسین: ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾^۲. آیه ۶۸ سوره زمر: ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾^۳. این آیه صریح است در اینکه نفخه حیات و قیام نفخه دوم است. نفخه اول با بانگ شدید هول انگیز است چنانکه همه هوشیاران مدهوش و صاعقه زده می شوند. بعضی از علما و محققان اسلام چنین فهمیده اند که نفخه اول فرمان مرگ و نفخه دوم حیات است، و آن دو را به دمیدن در آتش تشبیه کرده اند که گاه برای خاموش کردن و گاه برای برافروختن آتش می باشد، ولی فعل «صعق» تنها بر دهشت و هراس دلالت دارد و به هیچ وجه مشعر بر خاموش شدن شعله حیات نیست، آیه ۸۷ سوره نمل نیز به همین مضمون است: ﴿وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾^۴.

آنچه از ظواهر جمیع آیاتی که بدین مضمون آمده به ذهن می آید این است که: نفخه اول همراه با انفجار و دگرگونی وضع جهان یا زمین و بانگ هراس انگیزی است که هم زمین و زمان را به هم می ریزد و هم مواد و صور موجود در خلال طبیعت ماده را برمی انگیزد و مدهوش می کند. آیه ۱۳ و ۱۴ سوره الحاقه نیز شاهد همین مطلب است:

﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً

۱. و در صور دمیده شود، پس آن‌ها را جمع می‌کنیم چه جمعی!

۲. و در صور دمیده شود، ناگاه آنان از گورهایشان شتابان برمی‌خیزند و بیرون می‌آیند.

۳. و در صور دمیده شود، پس هر که در آسمان‌ها و زمین است به شیون درآید و مدهوش گردد، جز کسانی که خدا خواسته، سپس بار دیگر در آن دمیده شود پس ناگهان ایستاده بهت‌زده می‌گردند.

۴. روزی که در صور دمیده شود، پس هر که در آسمان‌ها و زمین است به هراس آید.

وَاحِدَةً^۱». بنابراین، نفخه واحد در این آیه، و نفخه اولی که از مفهوم آیه سوره زمر فهمیده می‌شود، و همچنین آیه سوره نمل، خبر از نفخه اول و ناگهانی می‌باشد. در سوره نمل پس از خبر از این واقعه می‌گوید: ﴿وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ...﴾^۲. و به نظر می‌رسد که نفخه واحد یا نفخه اولی و ابتدایی چنین باشد که پس از نفخه مطلق پیوسته حیات، برای جمع، قیامت و حرکت، روی می‌آورد.

آیات دیگر هم با این نفخه یا مطلق نفخه حیات و حرکت و تحوّل می‌باشد، آیه ۲۰ سوره ق: ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ﴾^۳. و آیه ۱۰۲ سوره مؤمنون: ﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لَا يَتَسَاءَلُونَ﴾^۴.

نیز بیان همین نفخه مطلق و پیوسته می‌باشد که متضمن نفخه اولی (واحد) یا پس از آن است.

بعضی از مفسران و قراء نخستین مانند ابی عبیده و قتاده «صُور» را جمع صور دانسته‌اند. قرائت حسن که به فتح واو می‌خوانده مؤید نظر ابی عبیده و قتاده است. بنابراین، صورت‌های نوعی، که همان حقیقت و فصل انسانی است، با صورت‌های شخصی که محصول کسب و ملکات و آراء می‌باشد، تحقق و بقا می‌یابد و در خلال و درون طبیعت به حال انتظار و استعداد می‌گذراند تا همین که

۱. پس چون در صور دمیده شود، یگانه دمیدنی. و زمین و کوه‌ها برداشته شود، پس به یک‌باره به هم کوبیده شود چنان کوبیدنی.

۲. و کوه‌ها را می‌نگری و گمان می‌کنی سخت و پابرجا هستند، با آنکه پیوسته مانند گذشت ابرها می‌گذرند. مجموع آیاتی که در قرآن راجع به این واقعه «نفخ صور» آمده آیه است (مؤلف).

۳. در صور دمیده شود، این همان روز بیمگاه است. با هر کسی که بیاید راننده‌ای و گواهی است.

۴. چون در صور دمیده شود، در آن روز نه نسب‌هایی در میان آنان است و نه بازپرسی می‌شوند.



روز میقات و فصل موعود فرا رسید و نفخه خاص حیات بردمید، از موطن خود برانگیخته می شوند:

«فَتَاتُونَ أَفْوَاجًا»: ظاهر آیه این است که پس از نفخ صورت به حرکت در می آیند و روی می آورند و در همان هنگام روی آوردن به صورت افواج و گروه‌ها در می آیند. به چه سو روی می آورند؟ اگر جهت و مقصد خاصی در میان یا مورد نظر آیه بود، بدان تصریح می شد، چون زمین و زمان و طبیعت دگرگون می شود و انسان‌ها از درون آن سر برمی آورند، نباید جهت و مکان خاصی در میان باشد. از مجموع بیانات و اشارات قرآن راجع بدین حقیقت چنین درک می شود که: افراد و گروه‌های مختلف به سوی هدف‌ها و مقاصد و نتایج اعمال خود روی می آورند،

۱. آیه ۷۱ سوره اسراء (بنی اسرائیل): ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ﴾ روزی که هر گروهی از مردم را با (یا به سبب) امامشان بخوانیم. امام هر فرد آن کس یا آن چیزی است که مقصد و مورد آرزوهای وی باشد. آیه ۶ سوره زلزله: ﴿يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوُا أَعْمَالَهُمْ﴾ مردم در چنین روزی پراکنده بیرون آیند تا اعمالشان به آنان نمایانده شود.

این آیات و دیگر آیاتی که بدین مضمون آمده شاهد بر این است که مردم در آن هنگام به سوی مقاصد خود و برای رسیدن به اعمال خود روی می آورند. همشکلی گروه‌ها و اختلاف هر گروهی از گروه‌های دیگر که آن‌ها را به صورت افواج در می آورد، بر حسب هم‌شکلی و اختلاف در صورت‌های فکری و اخلاقی و اعمالی است که تحقق و بقا یافته است، چنان که امتیاز افواج و گروه‌های سپاهی از یکدیگر بر مبنای فنون و تعالیم مختلف سپاهی است که هر گروهی را دارای لباس و سلاح و شعار و فوج خاصی می‌سازد. طبقات مردم نیز بر حسب اعمال و پیشه‌ها و روحیاتی که به تدریج در دنیا راسخ شده است، از هم ممتاز می‌شوند تا آنجا که قدرت و نفوذ ملکات در چهره اثر می‌گذارد و گاهی بر حسب سنخیت خلقی با بعضی حیوانات، چین و شکنج چهره حیوان خاص یا حیوانات مختلف در چهره انسان ظهور می‌کند. [این حقیقت در شرح و تفسیر آیه: ﴿وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ...﴾ از سوره بقره، با تفصیل بیشتری آمده، به جلد اول تفسیر «پرتوی از قرآن» رجوع شود]. (ج ۲، مجموعه آثار ص ۲۹۲ - ۲۹۶)

در حدیث معتبری از براء بن عازب چنین نقل شده: «معاذ بن جبل در خانه ابو ایوب انصاری نزدیک رسول خدا ﷺ نشسته بود. معاذ عرض کرد: یا رسول الله! چگونه می‌بینی قول خدای تعالی را: ﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِی



همان مقاصدی که موارد آرزوهای زندگی گذشته و پیش از مرگ طبیعی آنان بوده با تکرار و کوشش و درک یا تلقین‌های مستمر، با ذات و ضمیرشان سرشته و متحد شده است و در مسیر زندگی دنیا آن‌ها را در درون خود می‌پروراندند و اخلاق و

→ الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَقْوَابًا... ﴿۴﴾؟ آن حضرت فرمود: ای معاذ از مطلب بزرگی سؤال کردی، سپس اشک از چشمان آن حضرت جاری شد، آن‌گاه فرمود: ده صنف از امت من پراکنده محشور می‌شوند. همانا خداوند آنان را از دیگر مسلمانان جدا کرده و صورت‌هایشان را تغییر داده است؛ بعضی از آنان به صورت میمون، بعضی به صورت خوک، بعضی واژگون چنان که پاهایشان بالا و رویشان به زیر است و به همین وضع کشیده می‌شوند، بعضیکورهای سرگردانند، بعضی کر و گنگند که هیچ درک نمی‌کنند، بعضی زبان‌های خود را می‌جویند پس چنان چرکی از دهانشان سرازیر می‌شود که اهل محشر از آن متنفر می‌شوند، بعضی دست و پا بریده‌اند، بعضی بر شاخه‌هایی از آتش آویخته‌اند، بعضی بوی گندشان از مردار بدتر است، بعضی به جبه‌هایی (لباس افتخار و امتیاز) پوشیده شوند که از قطران (ماده روغنی است که از بعضی درخت‌ها گرفته شود) ریخته و ساخته شده و به بدن‌های آنان چسبیده است. اما آنان که به صورت میمونند سخن چنان می‌باشند، آنان که به صورت خوکند کسانی می‌باشند که کارشان حرام و رشوه خواری است، واژگونان ربا خوارانند، کوران ستم پیشگان در حکومت و قضاوت‌اند، گران گنگ شیفتگان به کارهای خویش‌اند، چونندگان زبان‌های خود علما و قضایانی هستند که کارهایشان مخالف گفتارهایشان است، دست و پا بریدگان کسانی هستند که همسایگان خود را آزار می‌دهند، آویختگان به شاخه‌های آتش جاسوسان و سخن‌چینان از مردم نزد پادشاهانند، آنان که بوی گندشان از مردار بیشتر است کسانی هستند که یکسره به بهره‌وری از شهوات و لذات می‌پردازند و از پرداخت حقی که خداوند در اموالشان دارد سرباز می‌زنند، آنان که به چنان جبه‌ها پوشیده می‌شوند متکبران و سرکشانند.»

این ده نمونه فقط از صور باطنی منحرفان و گناهکاران امت اسلام است که آن حضرت قراخور درک شنوندگان بیان فرموده است.

تن چو مادر طفل جان را حامله	مـرگ درد زادن است و زلزله
جمله جان‌های گذشته منتظر	تا چگونه زاید این جان بَطِر
زنگیان گویند خود از ماست او	رومیان گویند بس زیباست او
چون بزاید درجهان جان وجود	پس نماید اختلاف بیض و سُود
گر بود زنگی برندش زنگیان	روم زارومی برد هم از میان
تا نژاد او مشکلات عالم است	آنکه نازاده شناسد او کم است
او مگر «يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ» بُود	کاندرون پوست او راره بود

(مؤلف)، (مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۵۱۴ تا ۳۵۲۰)



اعمال خود را با آن مقاصد تطبیق می‌کردند، زیرا مقاصد و آرزوهایی که از حقایق و کمالات و لذات واقعی در خیال انسان پرتو می‌افکند و آمال و لذاتی که سایه خیال و وهم است، منشأ بهشت و جهنم می‌باشد.

همچنان که ماده اولی حیات در حیوانات یک شکل و یکسان است، و هر چه اعضا و جوارح آن‌ها از منشأ غرایز نهفته در نهاد، در درون تخم‌ها و رحم‌ها، کامل‌تر می‌شود، صور آنان ممتاز می‌گردد و در فضای وسیع زمین گروه‌هایی پدید می‌آورد که بعضی در خلال زمین می‌خزند، گروهی در میان آب شناورند، گروهی در هوا به پرواز در می‌آیند و بالاخره گروهی هم به صورت انسان - با استعدادها و آمال و مقاصد گوناگون - در می‌آیند، فطرت اولی انسان نیز که یکسان و ساده است هر چه پیش می‌رود، موارث فکری و خلقی گذشته ظاهرتر می‌شود، این موارث با ملکات کسب شده به وسیله تکرار و استمرار ترکیب می‌یابد، لذات و حوایج جسمی، عواطف مختلف و ظهور شهوات، محبت و عشق و هنر نمایی پس از دوره بلوغ هر یک در درون انسان آهنگی ساز می‌کنند و مشاعر و عقل را با خود دمساز می‌گردانند. قدرت تعقل می‌کوشد که آزاد از این جواذب و آهنگ‌های مختلف درونی، مصلحت اندیش و آینده‌بین باشد و علل و غایات و مبادی را خوب درک کند، اگر نور ایمان وی را کمک دهد و محیط تعلیم و تربیت پر و بال عقل فطری و عملی آن را برویاند، می‌تواند همه عواطف و مشاعر و انگیزه‌ها را در طریق حق و صلاح هدایت کند و پیش‌برد و گرنه منکوب و مقهور خوی‌های میراثی و اکتسابی و شهوات سرکش می‌گردد و آتش‌های شهوات و خشم پر و بال آن را می‌سوزاند.

پس از آغاز پیری و گذشتن از چهل سالگی گرچه خواست‌ها و جواذب و لذات جسمی سرد و ناتوان می‌گردد، ولی استقلال و قدرت مکتسبات عقلی و نفسانی، راسخ‌ترو قوی‌تر می‌شود. آرزوهای شهوات، همراه غم و افسردگی از بی‌آلتی، و



حرص و طمع، شدیدتر می‌گردد و سرکشی و خونخواری خونخواران بیشتر می‌شود. همچنین ملکات نویسندگی و هنر و استنتاج‌های علمی قوی‌تر می‌گردد، آثار علمی و فنی و تربیتی، اداره صحیح و فصل امور و قیام برای اصلاح کار مردم از کسانی است که به آخرین دوره حیات رسیده‌اند.

در اواخر سنین عمر از مایه‌ها و ماده‌های بدن جز پوست ضعیف و نازکی که در معرض زوال است چیزی باقی نمی‌ماند که آنهم قدرت کسب و درک و امتصاص خود را به تدریج از دست می‌دهد، پدیده‌ها و عوامل جسمی، مانند پوسته تخم‌پس از تکمیل، حیوان می‌گردد، ولی باطن همین پوسته نازک که در معرض از هم گسیختگی می‌باشد پر است از اندوخته‌های فکر و تجربه و ملکات، چنانکه بر حسب غلبه هر یک از آن‌ها چهره درونی موجود تکوین یافته نمایان می‌شود تا بدان حد ملکات و خوی‌ها قوی و فعال می‌گردند که یکسره اعضا و حواس را تحت تأثیر خود می‌گیرند و در پوست چهره ظاهر نیز آشکار می‌گردد.^۱

۱. آثار چهره و چگونگی نگاه و بیان به خوبی چهره‌های درونی اشخاص را می‌نمایاند. کسانی که فطرت انسانی‌شان مسخ و هم سنخ مسخ شدگان شده باشد، تشخیص قیافه جانورانی که از چهره انسان‌ها آشکار است آسان می‌باشد و چه بسا در چهره‌هایی انواع جانوران و درندگان دیده می‌شود که مجموع آن مانند هیچ‌یک از حیوانات موجود نیست. این‌گونه اشخاص که با دست و قلم ظریف و زبان نرم خود عرض و شرافت مردم را هتک می‌کنند و بدن‌های مردم را می‌درند و خانه‌ها را ویران می‌کنند و از هر درنده‌ای درنده‌ترند، می‌کوشند که با ظاهر مؤدب و ملایم چهره باطن خود را بیوشانند و چه بسا شمائلی از انسان‌های کامل و عادل پیرامون خود می‌گذارند تا شکارهای خود را از جنگال‌ها و دندان‌ها و غرش‌های سبعانه خود غافل دارند و بیشتر به دام آرند: ﴿مَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ وَ عَبَدَ الطَّاغُوتَ﴾ کسی که خدا او را لعنت کرده و غضب فرموده و میمون‌ها و خوک‌هایی و پرستندگان سرکش ساخته است. (آیه ۶۰ سوره مائده)

گرگ بر خیزی از این خواب گران

ای دریده پوستین یوسفان

(مؤلف)، (مثنوی مولانا، دفتر چهارم، بیت ۳۶۶۶)



«وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا»: بیشتر قاریان کوفه، تای (ف تحت) را مخفف خوانده‌اند و دیگر قاریان مشدد. شاهد قرائت به تشدید آیه ۵۰ از سوره ص است: ﴿جَنَّاتٍ عَدْنٍ مَّفْتَحَةٌ لَهُمْ الْأَبْوَابُ﴾^۱. و همچنین آیه ۴۰ از سوره اعراف: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ﴾^۲. بنابراین معنای آیه چنین است: پی در پی آسمان گشوده می‌شود...

این آیات دلالت صریح دارد بر اینکه مقصود از آسمان و درهای آن در آیه مورد بحث، درهای بهشت است. آیه ۲۹ از سوره نحل: ﴿فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَيْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ﴾^۳. و آیه ۴۴ سوره حجر: ﴿لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ، لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ﴾^۴، از درهای جهنم خبر می‌دهد. در آیات سوره ص و اعراف که خبر از درهای بهشت و آسمان می‌دهد، درباره گشوده شدن و نشدن آن درهاست. ولی در این آیات فقط خبر از درهای جهنم است. این دوگونه خبر و تعبیر درباره درهای بهشت و جهنم برای اهل تحقیق شایسته تأمل می‌باشد، در آیات ۷۱ و ۷۳ از سوره زمر خبر از گشوده شدن درهای بهشت و جهنم هر دو است: ﴿وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا...، وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَىٰ الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا﴾^۵.

۱. بهشت‌های برین، درها پی در پی برای آنان گشوده شود.

۲. کسانی که آیات ما را تکذیب کنند و از آن‌ها برتری جویند و روی گردانند، درهای آسمان پی در پی برای آنان گشوده نشود و وارد بهشت نمی‌گردند.

۳. از درهای جهنم داخل شوید، در حالی که در آن جاودانید، پس چه بد است جایگاه برتری جوینان.

۴. آن راهفت در است، برای هر دری از خود آنان بخشی تقسیم شده است.

۵. آنان که کفر ورزیدند گروه گروه به سوی جهنم رانده شدند تا آن‌گاه که بدان روی نهادند درهایش گشوده شد... و کسانی که تقوا پیشه ساختند گروه گروه به سوی بهشت رانده شدند تا آن‌گاه که بدان روی آوردند درهایش گشوده شد.



ولی در این دو آیه نیز واو عطف «فتحت» ممیز گشوده شدن درهای بهشت از درهای جهنم است!!^۱

آنچه در پرتو این آیات از آیه مورد بحث می فهمیم این است: بعد از آنکه نفوس با نفخه حیات از طبیعت جدا شدند و پوسته و زمان و مکان محدود از میان رفت، با اهداف و صور مختلف، گروه های هم شکلی می گردند و به حرکت در می آیند.

صورتی کاندر نهادهت غالب است هم بر آن تصویر حشرت واجب است چنانکه موجودات زنده که در آغاز ولادت در پوست و محیط خود حواس و ادراکات و غرایز و اعضایشان خفته و خاموش و به هم پیچیده است و همین که بیرون آمدند و مواجه با فضای وسیع این عالم و عوامل انگیزنده و آسمان محیط بر آن شدند، یکباره حواس و ادراکات و غرایزشان بیدار و هشیار می شود و اعضایشان به کار می افتد و برای رسیدن به مقاصد گوناگون راه هایی در پیش می گیرند؛ همچنین انسان ها با صور فکری و نفسانی خود همین که از رحم و پوست طبیعت جدا شدند، اگر درک و شعور و اعمالشان به سوی معارف و کمالات انسانی گراییده به جاذبه سنخیت با محیط متناسب، به جانب بهشت و آسمان های آن کشانده می شوند، و آنان که در دربندان شعور و حواس محدود مانده و انگیزه های شهوات و آمال پست محصورشان کرده است، درهای بهشت به رویشان بسته می باشد و درهای جهنم به روی آنان، خود باز است.^۲

۱. همین که گروه های کافران به سوی جهنم رانده شوند و به درهای آن روی آرند، آن درها به رویشان باز شده است، ولی گویا بین روی آوردن بهشتیان به سوی بهشت و گشوده شدن درهای آن فاصله ای است. (مؤلف)

۲. مضمون روایتی که در مجمع البیان بدون ذکر سند از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده چنین است: «برای جهنم هفت در است که بعضی بالای بعضی دیگر می باشد، آن گاه یک دست خود را روی دست دیگر گذارد و گفت این چنین...»، عکرمه و مجاهد و جَبَّائِي نیز چنین گفته اند. (مؤلف)



«از «ضحاک» روایت شده که برای آتش جهنم هفت در است و آن هفت ادراک می باشد که بعضی بالای بعضی دیگرند... پاره ای دیگر از مفسران مانند «حسن» و «ابی مسلم» نیز نظر ضحاک را گفته اند.

بعضی از عرفای اسلام درهای هفتگانه جهنم (یا منشأ آن) را حواس هفتگانه دانسته اند: شنوایی، بینایی، بویایی، چشایی، بساوایی، خیال و فکر. بعضی هم منشأ درهای هفتگانه جهنم را صفات رذیله دانند: کفر، نفاق، کبر، حسد، حرص، آرزوهای بی پایه و بخل.

متفکر و عارف اسلامی «صدرالدین شیرازی»، در کتاب «مفاتیح الغیب» درها و منشأهای جهنم را حواس هفتگانه نفسانی دانسته است که حواس ظاهر مظاهری از آن است، گوید: «اگر ادراکات مسخر هواها و شهوات گردد، وسیله ها و درهایی برای سقوط در مهالک می گردد و اگر عقل به نور ایمان فروزان شد و از استعداد به فعلیت رسید و مدرک حقایق گردید و قوا و شهوات نفسانی را در راه عبودیت استخدام کرد، از هر حس و ادراک باطنی آیه ای از آیات طالع می شود و دری از درهای معارف باز می گردد، و هر یک را شعور خاصی حاصل می شود که معانی و معارف و اسرار الهی از آن انتزاع می گردد، بر خلاف اهل هوا و جهالت، همان ها که از شنیدن آیات الهی اعراض دارند و بر سرکشی خود اصرار می ورزند، چنانکه خدای تعالی درباره آنان فرموده: ﴿يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَسَّرَهُ بِعَذَابِ أَلِيمٍ﴾ (جاثیه، ۸): آیات خدا را می شنود، سپس برتری جوینانه چنان اصرار می ورزد که گویا هرگز آن را نشنیده است، در گوش هایش سنگینی است، پس آنان را به عذاب دردناکی بشارت ده. اینان همان کسانی هستند که درها به رویشان محکم بسته شده و راه در برابرشان مسدود گردیده است: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ



أَيِدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهَمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿٩﴾ (یس، ۹) از پیش رویشان سدی و از پشت سرشان نیز سدی قرار می‌دهیم و آنان را چنان می‌پوشانیم که هیچ نمی‌بینند. درهای آسمان به روی ایشان گشوده نشود و داخل بهشت نگردند... اینان نه آن درجهٔ عقلی را دارند که معقولات فطری را درک کنند و نه آن سلامت صدر را دارند که شنیدنی‌ها را تلقی کنند، ناچار حال آنان در آخرت چنان است که خود اعتراف می‌کنند، آن‌گاه که اعتراف سودی بدانان ندارد: ﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ. فَأَعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ﴾ (الملک، ۱۰ و ۱۱) اگر گوش می‌دادیم و تعقل می‌کردیم چنین از یاران جهنم نبودیم، پس به گناهان خود اعتراف می‌کنند.

این بیان و تحقیق عرفا و متفکرین اسلامی دربارهٔ درهای جهنم (یا منشأهای) آن، مطابق بسیاری از آیات است که اهل جهنم را فاقد تعقل و درک صحیح و کر و کور و گنگ معرفی کرده است، از این نظر طبقات بالای یکدیگر درهای جهنم که در روایات آمده مطابق با حواس و مشاعر است که هر یک برتر از دیگر و ناظر بر آن است، این حواس و ادراکات از حس بساوایی (لامسه) شروع می‌شود و به درک و شعور عقلی پایان می‌یابد، چنانکه هر مبدأ حس و ادراک برتر، محیط و فوق حس و ادراک زیرین می‌باشد و هر یک از آن‌ها می‌تواند راه و طریقی به سوی جهنم باشد یا به سوی مبادی عالی‌تر و محیط بهشت پیش برد، و ظاهر آیهٔ ۴۴ سورهٔ حجر ﴿لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ﴾، این است که «مِنْ» برای بیان مبدأ و منشأ است، یعنی هر دری از وجود گمراهان جزء تقسیم شده‌ای دارد.

از نظر اهل بینش و عرفا این درها چنان مشهود است که مانند محسوسات احتیاج به دلیل و برهان ندارد:



آن دلی کو مطلع مهتاب‌هاست

بهر عارف «فتحت ابوابها» ست

با تو دیوار است و با ایشان در است

با تو سنگ و با عزیزان گوهر است

آنچه تو در آینه بینی عیان

پیر اندر خشت بیند پیش از آن

(مثنوی مولانا، دفتر دوم، بیت ۱۶۵)

«وَسَيَّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا»: آیاتی که از سوره‌های «الحاقة» و «نمل» ذکر شد، و همچنین آیات دیگری که راجع به قیامت است، دلالت صریح دارد بر اینکه با نفع صورت یا پس از آن و در مقدمات قیامت، زمین به هم می‌ریزد و بساط آن برجیده می‌شود. این آیه تنها از به حرکت درآمدن کوه‌ها و به صورت سراب درآمدن آن‌ها خبر می‌دهد، چون کوه‌ها میخ‌های نگهدارنده و به هم پیوند دهنده قطعات مهد زمینی است که بارشته‌های ناپیدای جاذبه در فضا آویخته شده است و به حرکت درآمده تا آن‌گاه که دوره پرورش و تکمیل آن پایان یافت و جز پیکره‌ای خشک و بی‌مایه از آن باقی نماند، میخ‌های این گهواره برکنده و طناب آن گسیخته می‌شود. هم چنان که بند و بست‌های هسته‌ها و بذرها پس از دوره پرورش و تکمیل مواد زنده درونی، سست و گسیخته می‌گردد. این علت و سبب طبیعی شکافته شدن و از هم گسیختن قشرهای در برگیرنده مواد زنده متکامل است، چنانکه این نظام و تحوّل را در همه موجودات و مواد متحرک و زنده‌ای که در دسترس نظر و تجربه است می‌نگریم، مجموع جرم فشرده از عناصر و مواد زنده زمینی نیز نباید از قوانینی که در داخل آن حاکم است خارج باشد. این مسیر طبیعی منافی آن نیست که با حادثه‌ای درونی مانند انفجار مواد مذاب مرکزی زمین یا عوامل بیرونی مانند

تصادم با جرمی یا انقلاب در وضع آفتاب، همراه باشد.
 اکنون دانشمندان طبیعی، به اتفاق، انقراض یا تحوّل زمین را پیش‌بینی می‌کنند.
 گویا پس از آنکه این پیش‌آمد را از مجموع بررسی‌های عمومی محرز می‌دانند، در
 جستجوی علل خصوصی آن می‌باشند.^۱

۱. اکنون با مشاهدات و محاسبات فیزیک نجومی بدین مطلب کلی رسیده‌اند که چون مبدأ تشعشع آفتاب و دیگر ستارگان، تولید پیوسته انرژی درونی است و این منبع پیوسته رو به کاهش می‌رود، آیا پس از انهدام زمین یا آسمان‌ها و زمین، همه یکسره معدوم می‌شوند؟ آیاتی از قرآن حکیم با تعبیرات مختلف دلالت بر این دارد که این‌ها به صورت دیگری در می‌آیند. آیه‌های ۶۷ و ۶۹ از سوره زمر: ﴿وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ... وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا...﴾ همگی زمین روز قیامت در قبضه او است و آسمان‌ها در دست قدرتش به هم پیچیده‌اند... و زمین به نور پروردگارش درخشانده شود... و آیه ۴۸ از سوره ابراهیم: ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾ روزی که این زمین و آسمان‌ها به غیر از آن تبدیل شود و همه برای خداوند یکتای قهار هویدا گردند. و آیه ۴۷ از سوره کهف: ﴿وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً...﴾ روزی که کوه‌ها را روان گردانیم و زمین را هویدا بنگری... و در سوره انشقاق آیه ۳: ﴿وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ﴾ آن‌گاه که زمین امتداد یافت. و آیه ۱۴ از سوره النازعات: ﴿فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ﴾ ناگهان آنان در سرزمین درخشان و هشیارند.
 چون هیچ موجودی معدوم نمی‌شود و هر پدیده تربیتی به اصل خود برمی‌گردد، زمین و دیگر اجرام که از مبدأ لایزال قدرت و نیرو پدیدار گشته نیز در آخرت به سوی قدرت درمی‌آید.

نی از او نقشی بیایی نی نشان	نه گهی یابی نه راه کهکشانشان
شد حواس و نطق بی پایان ما	محو نور دانش سلطان ما
حس‌ها و عقل‌هاشان در درون	موج در موج «لَدَيْنَا مَحْضُرُونَ»
بی‌هشان را و ادهد حق هوش‌ها	حلقه حلقه حلقه‌ها در گوش‌ها
آن جُلُود و آن عِظَام ریخته	فارسان گشته غبار انگیخته

(مؤلف)، (مثنوی مولانا، دفتر اول، بیت ۳۶۷۰ به بعد)